

بسم الله الرحمن الرحيم

## درس خارج

## اصول فقه

جلسه پنجاه و نهم

۹۳/۱/۲۵

چندین نظریه در تفسیر مفاد هیأت جمل وجود دارد که به قول اول - که قول محقق خویی بود - اشاره شد. ایشان چه در حروف و چه در هیأت جمل ناقصه، قائل به حصص شدند. هر مفهومی اقسام و حصصی دارد که کار حرف، جدا کردن یک حصه از حصص آن مفهوم است که بر آن دلالت می‌کند. در مثال زید که دارای حصص مختلفی همچون مسجد، دار، بازار و هر مکان دیگر است، حرف «فی» در زید فی الدار، بر حصه داریت دلالت می‌کند.

در جمل ناقصه - که متشکل از دو نسبت اضافی و وصفی است - هیأت جمل ناقصه، همین کار حرف را می‌کند:

۱- نسبت اضافی؛ در مثال کتاب زید، که دارای حصص مختلفی همچون زید، عمر، بکر و ... است، با اضافه شدن کتاب بر زید - در مثال کتاب زید - نسبت اضافی، بر حصه زیدیت دلالت می‌کند.

۲- نسبت وصفی؛ همچنین در مثال الزید العالم، که دارای حصص مختلفی همچون عالم، تاجر و ... است، با صفت قرار گرفتن عالم برای زید - در مثال الزید العالم - نسبت وصفی، بر حصه عالمیت دلالت می‌کند.

### اشکال:

استاد شهید دو اشکال بر این نظریه می‌گیرد:

اشکال اول:

تخصیص یا حصه کردن در طول نسبت است. ابتدا باید نسبتی بین معنا و معنای دیگر به وجود بیاید تا بعداً تخصیص بر آن نسبت عارض شود. وقتی گفته می‌شود غلام زید، یعنی حصه‌ای از غلام که مضاف به زید است، این حصه و تخصیص بعد از نسبت بین غلام و زید به وجود می‌آید. به عبارت دیگر؛ در نتیجه این نسبت است که تخصیص بوجود می‌آید. چنین نیست که خود به خود تخصیص به وجود بیاید، بلکه در نتیجه نسبت اضافه یا نسبت وصف است که تخصیص هم به وجود می‌آید.

پس تخصیص فرع بر نسبت است. و لذا باید گفته شود هیأت جمله ناقصه برای نسبت ناقصه وضع شده و در نتیجه این نسبت ناقصه است که تخصیص به وجود می‌آید و این همان حرف مشهور است.

مشهور چنین می‌گویند که هیأت جمله ناقصه، برای نسبت ناقصه وضع شده است. اگر این نسبت نباشد، تخصیص حاصل نمی‌شود. بنابراین هیأت ترکیبی، وضع برای نسبت شده است که نتیجه‌اش تخصیص است و حرف مشهور تقویت می‌شود.<sup>۱</sup>

## اشکال دوم

اصولا این تخصیص یک نوع نیست تا با تخصیص کار تمام شود. این معنایی که جمله ناقصه افاده می‌کند یک نوع نیست. بلکه به لحاظ ماهیت - لا اقل - دو نوع است؛

۱- هیأت جمله ناقصه وصفی؛ مثل الرجل العالم؛

۲- هیأت جمله ناقصه اضافی؛ مثل کتاب زید

هر دو نوع - وصفی و اضافی - متفاوت هستند، چنین نیست که هر دو تخصیص باشد. نوع اول - هیأت وصفی - افاده یک نوع ترکیب دارد که اتحادی است. یعنی اتحاد بین دو معنا به وجود می‌آورد. دو معنا در خارج، اتحاد مصداقی پیدا می‌کند. الرجل العالم در خارج یک مصداق دارد یعنی همان که رجل است، همان هم عالم است. ترکیب وصفی، ترکیب علی نحو اتحادی - در خارج - است. اما در غلام زید همان که غلام است، همان هم زید نیست. نوع دیگری از نسبت است که مقتضای آن اتحاد بین دو مفهوم در خارج نیست. پس معنا و مفاد هیأت جمل ناقصه وصفی، با مفاد و معنای هیأت جمل ناقصه اضافی متفاوت است. نمی‌توان گفت در هر دو - هیأت وصفی و اضافی - معنایی جزء تخصیص وجود ندارد.

خلاصه این تخصیص، تمام معنا را نمی‌رساند. بلکه در وصفی و اضافی متفاوت است. بنابراین نظر محقق خوئی، در تبیین مفاد هیأت جمله ناقصه تام نیست.

---

۱- البته مشهور سخنی از تخصیص به میان نیاورده‌اند و آن را نفی هم نمی‌کنند. و این از لوازم سخن مشهور است.

## قول دوم: نظر مشهور

نظریه دوم در تبیین مفاد هیأت جمله ناقصه - وصفی یا اضافی - نظریه مشهور است. مفاد هیأت جمله ناقصه، همان غیر مسکوت عنها است. به عبارتی نسبتی است که لایصح السکوت علیها است. در مقابل نسبت هیأت جمله تامه که نسبتی است که، یصح السکوت علیها می- باشد. پس در هر دو جمله - ناقصه یا تامه - نسبتی وجود دارد که در هیأت جمله ناقصه، لایصح السکوت علیهاست و در هیأت جمله تامه، یصح السکوت علیها است.

### اشکال:

استاد شهید صدر بر حرف مشهور ایراد می گیرند و بر اساس این ایراد، مبنای خود را محکم می کنند. برای تبیین این ایراد، مقدمه ای ذکر می شود.

هر جا نسبتی باشد، این نسبت نیاز به طرف دارد، اگر گفته شود، در جمل ناقصه، بین دو معنا ترکیب بوجود می آید، اگر اینجا هیأت ترکیب، دال بر نسبت بین آن دو معناست، معنی اش این است که دو نسبت وجود دارد.

اگر مبنای مشهور را بپذیریم، معنی اش این است که هر جا مفهوم ناقصه است سه مفهوم است: صورت مربوط به موصوف، صورت مربوط به وصف و صورت مربوط به نسبت بین وصف و موصوف. در مضاف هم چنین است؛ صورت مربوط به مضاف، صورت مربوط به مضاف الیه و صورت مربوط به نسبت بین آن دو. آن وقت هیأت وصفی، بر نسبت بین وصف و موصوف و هیأت اضافی، بر نسبت بین مضاف و مضاف الیه دلالت دارد.

با این مقدمه اشکال چنین می شود. وضع هیأت برای نسبت معقول نیست، چون این نسبتی که هیأت برای آن وضع شده از این سه حال خارج نیست:

۱- یا مفهوم نسبت است؛

اگر موضوع له هیأت جمله ناقصه، مفهوم نسبت باشد، اشکال این است که این مفهومی که لفظ هیأت ترکیبی در جمله ناقصه که برای آن وضع شده، نمی تواند باشد و چنین چیزی ممتنع است. چون مفهوم نسبت، نسبت که نیست. در حالی که به ادعای شما، دو صورت

(مفهوم) و یک نسبت بین آن دو وجود دارد، اگر موضوع له هیأت ترکیبی، مفهوم نسبت باشد، سه صورت (مفهوم) خواهد بود، که به دو نسبت نیاز پیدا می‌شود تا بین این سه صورت ربط حاصل شود. باز در آن دو نسبت همین حرف می‌آید که تسلسل است. پس مفهوم نسبت نمی‌تواند موضوع له جمله ناقصه باشد. (این فرض اول)

## ۲- یا واقع نسبت است؛

فرض دوم این است که موضوع له هیأت جمله ناقصه، خود نسبت - و واقع نسبت - است. در ضرب زید بین ضرب و زید چه نسبتی وجود دارد، نسبت اش این است که صادر از زید است. یعنی نسبت صدوری است. در حالی که این نسبت به ذهن نمی‌آید. قابلیت به ذهن آمدن ندارد. چون نسبت صدوری بین واقع نسبت ضرب و زید است نه بین مفهوم ضرب و زید. بین اینها نسبت صدوریه نیست، چون مفهوم ضرب از زید صادر نشده است. واقع خارجی ضرب، صادر از واقع خارجی زید است، اما مفهوم ضرب، صادر از مفهوم زید در ذهن نیست. پس فرض دوم هم باطل است.

## ۳- یا واقع نسبت ذهنی است؛

نسبتی بین دو مفهوم است غیر از نسبت بین ضرب و زید خارجی بلکه در ذهن مفهوم زید و مفهوم ضرب است و نسبت بین این دو در ذهن موضوع له این است. پس منظور از واقع نسبت در اینجا، واقع ذهنی نسبت است که موضوع له است نه مفهوم نسبت و نه واقع خارجی نسبت.

اشکال فرض سوم این است که؛ در شق سوم، دو فرد از نسبت وجود دارد، یعنی دو وجود و دو واقعیت از نسبت وجود دارد که یک نسبت نمی‌تواند از نسبت هم عرض خود حکایت کند. به عبارتی دو نسبت واقعی از هم حکایت نمی‌کند. بلکه یک نسبت و یک مفهوم، می‌تواند آن نسبت از این مفهوم حکایت کند، به شرطی که این مفهوم و مرءات آن باشد. اما اگر هر کدام یک نسبت واقعی و نسبت مستقله‌ای باشند، در این صورت یک نسبت واقعی از نسبت واقعی دیگر حکایت نمی‌کند. پس چگونه ضرب زید در خارج، وضع برای نسبت ذهنیه شده است، تا این نسبت ذهنیه حکایت از آن نسبت خارجیه کند؟ ولی نسبت ذهنیه از نسبت

خارجیه حکایت نمی‌کند، در حالی که فرض بر این است که ضرب زید از نسبت بین ضرب و زید در خارج حکایت می‌کند.

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که نسبتی در موارد جمل ناقصه وجود ندارد، ذهن دو مفهوم را که از دو معنا در خارج حکایت می‌کند، در هم ادغام می‌کند، و یک مفهوم درست می‌کند. و این مفهوم واحد را تصور می‌کند. در خارج غلام زید یک مفهوم است و الرجل العالم یک مفهوم و یک چیز است. به عبارت دیگر؛ ذهن از غلام زید یک مفهوم می‌فهمد. همچنین ذهن از الرجل العالم یک مفهوم می‌فهمد. و ذهن از تحلیل اینها نسبتی را انتزاع می‌کند. نه اینکه نسبتی در خارج باشد تا آن نسبت در ذهن بیاید، بلکه از تفکیک بین زید و عالم، نسبت اضافی و از تفکیک بین رجل و عالم، نسبت وصفی می‌فهمد.

والسلام